



از این همه زیبایی هیجان زده شده بودم گفتم:
«خداجان، سلام! برای هدیه دادن فصل بهار به
ما از شما خیلی سپاسگزارم. ممنون که دوباره
یک سال جدید را به ما دادی که از نعمت‌های
بی‌شمارت استفاده کنیم. خداجان، دوست
دارم!»

خشک سبز و شکوفامی شدند.
عمونوروز جلوتر از بهار رسیده بود و داشت
به هر خانه تقویم جدید سال ۱۴۰۲ را عیدی
می‌داد. پسرپچه‌ها دنبال تخم مرغ رنگی بودند
و دخترپچه‌ها دنبال جور کردن کاسه‌های بلور
برای هفت‌سین سفره عید.
بهارمهریان به هر جار رسید بالبخندمهریان‌هاش
سلام گفت، یک سلام گرم و تازه و وقتی داشت
از روستا توی جاده به سمت شهر می‌رفت، توی
دلش برای مردم بهترین‌ها را از خدا آرزو می‌کرد.
روی لب بهارمهریان پر بود از بهترین دعاها برای
همه‌ی دنیا. من که همه‌ی این‌ها را می‌دیدم و

